



نهاد قانونگذاری بر اساس مبنای انتخاب در ولایت فقیه

بحث در مشروعیت و وجوب نهاد قانون گذاری بود. گفتیم که بر مبنای مختلف بحث قابل بررسی است. آنچه تا کنون مطرح شد بر مبنای نصب در باب ولایت فقیه بود که این مبنا فقیه را از جانب خدا برای حکومتداری منصوب می دانست. در ادامه حکم نهاد قانون گذاری را بنا بر دیگر مبنای بررسی می کنیم.

مبنای غیر مشهوری از طرف برخی متأخرین مطرح شده که قائل به ولایت فقیه شده اند و لکن در جایی که مجتهد جامع شرایط بیش از یک نفر باشد مشروط به رأی و انتخاب مردم دانسته اند، به گونه ای که رأی (اکثریت یا منتخبین) دخالت در مشروعیت دارد. برای روشن شدن زوایای بحث، لازم است نگاهی به ادله قائلین به ادله این نظریه داشته باشیم و بر اساس ادله آنها بررسی موضوع را بررسی کنیم. زیرا بسته به اینکه دلیل این نظریه چه باشد ممکن است نتیجه بحث متفاوت باشد.

در اینجا بنا نداریم ادله نظریه انتخاب را به تفصیل بررسی کنیم بلکه برخی نکات به اجمال مطرح می شود. ادله متعددی را برای اثبات نظر خود ذکر کرده اند که برخی از آنها مطرح می شود.

تمسک به اولویت قاعده سلطنت

یکی از این ادله، فحوای قاعده سلطنت است که معمولاً آن را به روایت «الناس مسلطون علی أموالهم»^۱ مستند می دانند. منطوق این روایت این است که انسان اختیار مال خویش را دارد و هرطور خواست می تواند در آن تصرف فیزیکی و یا تصرف اعتباری انجام دهد. گفته می شود که این روایت از باب اولویت دلالت دارد که انسان بر شئون مربوط به نفس خویش نیز تسلط دارد. امور غیر مالی حوزه وسیع و ابعاد گوناگونی دارد؛ انتخاب حاکم نیز از جمله این امور است. فرد حق دارد که انتخاب کند چه کسی رئیس و مطاع او باشد.

نقد و بررسی

اولاً: در این زمینه که قاعده تسلیط به حسب ادله اطلاق داشته باشد محل بحث است. حدیث «الناس مسلطون علی أموالهم» سند قابل اعتمادی ندارد.

۱. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص: ۲۲۲.



ثانیاً: در این روایت از جهت دلالت نیز ابهام وجود دارد زیرا که مشخص نیست که آیا روایت درصدد مشروعیت بخشیدن به انواع تصرفات می باشد یا اینکه روایت ناظر به تصرفاتی که مشروعیتشان از جای دیگر اثبات شده است و بیان می دارد که: کسی حق ندارد مانع دیگران از استیفای حقوق مشروعشان شود.

ثالثاً: اولییتی که مستدل ادعا کرد محل اشکال است. زیرا این امکان پابرجاست که شارع حق تصرفات مالی را به انسان داده باشد ولی با ملاحظه مصالحی در برخی امور، از جمله امور سیاسی، آن حد از آزادی و اختیار را به انسان نداده باشد. برخی مسائل پیچیدگی هایی دارند که برداشت این اولویت را با مشکل مواجه می کنند و عرف هم اجمالاً ملتفت به این پیچیدگی ها است.

رابعاً: نهایت چیزی که از این قاعده بر می آید این است که انسان بر شئون مربوط به خودش مسلط است. از این قاعده بر نمی آید که انسان بتواند برای دیگران نیز تسلط داشته باشد و بتواند در حق دیگران تصمیم بگیرد. وقتی کسی برای خود، رئیس انتخاب می کند اینطور نیست که آن رئیس فقط در حق کسی که به او رأی داده ریاست کند. شخصی که اکثریت آرا (گاه نصف به علاوه یک) را به دست آورده رئیس همه افراد است، حتی کسانی که به او رأی نداده اند و او را بر خود مسلط نکرده اند (مگر آن که دلیل تسلیط با نکات دیگری تکمیل شود).

با چشم پوشی از این اشکالات (و فرض قبول اینکه می توان از این قاعده، انتخاب حاکم را نتیجه گرفت) موضوع بحث ما که نهاد قانونگذاری است مشمول این دلیل خواهد بود. یعنی مردم می توانند به جای یک حکومت متمرکز حکومت غیر متمرکز انتخاب کنند؛ حکومتی که برخی اختیارات آن به قوه مقننه انتخابی واگذار شده است. البته روشن است که اختیارات مردم تا حدی است که نهی از جانب شارع وارد نشده باشد. نیز اگر تبعیت از قانون مجلس در قالب شرط مطرح شود و از جانب مردم بر حاکم شرط شود که در حیطه قانون عمل کند، نکته ای وجود دارد که در ذیل استدلال به اوفوا بالعقود به آن اشاره خواهیم کرد.

تمسک به دلیل «أوفوا بالعقود»

یکی دیگر از ادله لزوم انتخاب حاکم ادله وجوب وفا به عقد است. ادعا شده تعیین والی نوعی عقد و قرارداد بین مردم و حاکم است و مردم ولایت را برای حاکم انشاء می کنند و او نیز در قبال تعهداتی قبول می کند. وقتی عرفاً بر آن قرارداد اطلاق شد مشمول **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ المائدة، ۱** می شود و وفای به آن از جانب طرفین لازم می شود.



نقد و بررسی

این دلیل نیز خالی از اشکال نیست. **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** برای طرفین عقد الزام ایجاد می کند نه برای همه. در حالی که بنا بر نظام انتخاباتی حاکم نسبت به اکثریتی که به وی رأی داده اند و نیز اقلیتی که رأی نداده اند ریاست و اعمال ولایت می کند.

در اینجا نیز با چشم پوشی از اشکال، نتیجه استدلال به این دلیل را در بحث تشکیل مجلس بررسی می کنیم. اگر **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** را به عنوان دلیل بر انتخاب بپذیریم نتیجه این خواهد بود که نظام سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا نیز قابل اثبات است، در صورتی که مورد عقد و قرارداد قرار بگیرد و طرفین بر آن تراضی کنند.

تمسک به ادله بیعت

در این صدد به آیات متعددی تمسک کرده اند و به مقتضای آن گفته اند حاکم باید منتخب باشد؛ از جمله آیه شریفه **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ** **«الفتح، ۱۰»** همچنین به روایات متعددی استناد شده؛ از جمله در نامه امیر المؤمنین (ع) به معاویه: **«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَزِدَّ»** (نامه ۶). و در کتاب ارشاد^۱: **«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى مَا بُويعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ قَبْلِي وَ إِنَّمَا الْخِيَارُ إِلَى النَّاسِ قَبْلَ أَنْ يُبَايَعُوا فَإِذَا بَايَعُوا فَلَا خِيَارَ لَهُمْ»**.

نقد و بررسی

در خصوص ادله بیعت نیز بحثهای مفصلی **صورت** گرفته و در سند و دلالت این ادله مباحثی مطرح شده است. البته آیات بیعت از حیث سند قابل تشکیک نیستند، لکن سخن در این است که بنا به اعتقاد ما ولایت پیامبر خدا که آیات ناظر به آن است قطعا مشروط به بیعت نیست. بنا بر این بیعت مذکور جنبه تأکیدی دارد، نه جنبه مشروعیت بخشی. همینطور بیعتی که در زمان امیرالمؤمنین ع مطرح بوده است.

اگر از اشکالات وارد بر دلیل بیعت صرف نظر کردیم و مفروض گرفتیم که بیعت می تواند ایجاد ولایت کند، جای این بحث خواهد بود که آیا ادله بیعت اطلاقی دارند که شامل حکومت‌هایی که به نوعی تفکیک قوا در آن شکل می گیرد نیز بشود؟ آنچه در زمان ائمه علیهم السلام جریان داشته این بوده که با بیعت تمام اختیارات را به حاکم واگذار می

^۱ ج ۱، ص ۲۴۳.



کرده اند و تجزیه قدرت نبوده است. اگر در ادله بیعت دلیلی یافت شود که سند آن تمام باشد و اطلاق آن نیز ثابت باشد، برای تصحیح این شکل از بیعت دلالت خواهد داشت. این نکته قابل توجه است که برخی اوفوا بالعقود را به عنوان دلیل بر بیعت ذکر کرده اند و لکن در برخی نوشته ها به عنوان دلیل مستقل ذکر شده است^۱.

تمسک به سیره عقلا

از دیگر ادله ای که برخی به آن تمسک کرده اند سیره عقلاست. ادعا شده این سیره در جمیع ازمنه استمرار داشته و بر اساس آن همواره مردم در تلاش بوده اند که برای خود حاکمی انتخاب کنند. اداره امور جامعه فعالیت های گوناگونی را اقتضا دارد. مردم برای سامان دادن به وضع اجتماعی خود و برآورده کردن نیازهای اجتماعی خویش حاکمی انتخاب می کرده اند و کارها را به او می سپرده اند. «فینتخبون لذلك والياً متمكناً و يفوضونها إليه و يساعده» این سیره هم (طبق قاعده) کشف از رضای شارع می کند و مشروعیت انتخاب بر اساس آن اثبات می شود. از طرفی چون در ادله نصب تشکیک کرده اند تنها راه برای حکومت ولی فقیه، انتخاب است.

با این حال تذکر این نکته لازم است که اگر تفکیک قوا به نحو شرط ضمن عقد بود (یعنی حاکمیت را برای حاکم جعل کنند مشروط به اینکه مصوبات مجلس را اجرا کند و...) باید آن شرط فی نفسه مشروع باشد و شرط مخالف شریعت نباشد. و اگر جواز این شرط مشکوک باشد نمی توانیم با **أَوْفُوا بِالْعُقُود** بر مشروعیت آن استدلال کنیم. (تمسک به عام در شبهه مصداقیه). این حال مهم برای ما بحث از این خواهد بود که با فرض پذیرش این دلیل برای مبنای انتخاب، چطور می توان بر اساس آن تشکیل مجلس را نتیجه گرفت؟

نقد و بررسی

این نحو استدلال عجیب است. لاقلاً به جای سیره عملی تعبیر به ارتکاز می شد تا از متن واقعیت اینقدر فاصله نداشته باشد! چنین سیره مستمری در طول تاریخ وجود نداشته است. اکثر حاکمان بر اساس زور و جنگ یا به صورت موروثی به حکومت می رسیده اند و مردم هیچ کاره بوده اند (مگر موارد استثنا). از قرن ۱۷ میلادی به بعد در اروپا و برخی مناطق دیگر به تدریج نظام رأی گیری متداول شد. در برخی مناطق مثل جزیره العرب (مکه و مدینه و...) در دوران

^۱. نظام الحكم في الإسلام (للمنظري)، ص: ۱۶۸.



سابق اصلاً حکومتی برقرار نبوده. نظاماتی مثل آنچه در یونان باستان در دوره های **که حکومت** متکی به انتخاب مردم بوده موارد اندکی است که نمی تواند سیره عقلا را اثبات کند. تعبیر «الملك لمن غلب» تعبیری مشهور بوده است. آشنایی مختصر با تاریخ سیاسی جهان کافی است تا ضعف ادعای این سیره آشکار شود.

با این حال، بر فرض دلیل سیره را برای نظریه انتخاب حاکم تمام بدانیم چون سیره عقلا دلیل لبی است و در گذشته تفکیک قوا به نحو فعلی مرسوم نبوده است، نمی توان از این سیره برای وجوب یا جواز تشکیل مجلس استفاده کرد.

تمسک به ادله شورا

به آیات شورا و مشورت نیز تمسک کرده اند تا نتیجه بگیرند رأی مردم مشروعیت آور است و اصل حکومت مشروعیت خویش را از این طریق به دست می آورد. **ما قبلاً از منظری** دیگر این آیات را مورد بحث قرار دادیم. در مباحث قبل گذشت که برخی پس از مفروض گرفتن لزوم حکومت و اینکه مجتهد جامع الشرایط باید متصدی حکومت شود، اظهار داشته اند که حاکم اسلامی باید تصمیمات خود را بر اساس **شورا** قرار دهد. آنها پارلمان را مصداق **شورا** می دانستند که مصوبات آن برای حاکم اسلامی لازم الاجرا است. لکن ما در اینجا از این حیث بحث می کنیم که ادله شورا تعیین کننده اصل نظام سیاسی و انتخابی بودن حاکم (حتی در بعد اجرا) است.

نقد و بررسی

استدلال به آیات **شورا** و... برای اثبات لزوم انتخابی بودن حاکم اسلامی استدلالی عقیم است. و نمی تواند مدعا را ثابت کند. با این وجود مانند ادله سابق دلیل بودن آن را مفروض می گیریم و بر فرض تسلیم دلالت آنها، در مورد تشکیل مجلس بر اساس این ادله بحث می کنیم.

طبق این دلیل تشکیل مجلس توجیه پذیر خواهد بود. آیات مشورت مثلاً دلالت خواهند داشت که نظام سیاسی باید بر اساس مشورت باشد؛ تعیین رئیس قوا مثلاً باید بر اساس مشورت باشد که ظهور آن با رأی و انتخاب مردم است. خود این اعضای قوا نیز با اینکه منتخب مردم هستند لکن به ادله مشورت و غرض شارع نزدیک تر است که تصمیمات خود را هم بر پایه مشورت اتخاذ کنند. البته آنطور که سابقاً توضیح داده ایم همه آنچه در مجلس تصویب می شود لزوماً مبتنی بر شور و همفکری بین اعضای مجلس نیست. به عنوان مثال، کسانی که قبل از رأی گیری غایب بوده اند و به



هنگام رأی گیری در مجلس حضور پیدا می کنند نیز حق رأی دارند. در مجلس فعلی نیز اینطور نیست که تمام تصمیمات در کمیسیون ها به شور گذاشته شود و از نظرات همدیگر بهره ببرند، بلکه گاه فقط با رأی خود در تأیید یا ردّ یک قانون مشارکت دارند.

آنچه گفته شد تعدادی از ادله ای بود که پس از ابطال ادله نصب، برای لزوم منتخب بودن حاکم اسلامی به آن استدلال کرده بودند. روشن شد که بنا بر برخی از این ادله جواز یا لزوم تشکیل مجلس قانون گذاری، تحت شرایطی اثبات می شود. از این جهت توجه به دلیلی که مستند نظریه انتخاب است **حائز اهمیت** می باشد.